

پژوهشی در مصاحبه رادیو فردا

اعلیحضرت

«انتظار داریم از هم میهانم جرات داشته باشند و حقایق را بگویند»

اعلیحضرت

قسمت یکم

امیر فیض- حقوقدان

رادیو فردا بتصدی آقای بقراطی بمناسبت سالگرد شوم ۲۲ بهمن سال ۵۷ مصاحبه ای داشت با اعلیحضرت رضاشاه دوم که برسم دیرین پژوهشی به آن اختصاص مییابد.

این پژوهش متضمن دو قسمت است؛ یکم اینکه گفتگوهای این مصاحبه به یک بحث اصولی و فلسفی کشیده شد، که رابطه و تاثیر آن بر مبارزه مایرانیان از اهمیت خاصی برخوردار است و انگیزه واقعی در پژوهش این مصاحبه همان قسمت است.

دوم - چند پرسش کننده مسانلی را با اعلیحضرت در میان گذاشتند که چون بنظر، دوسوال، بیشتر اسوالات دیگر جای گفتگو دارد قسمت دوم از این پژوهش، به آن تعلق یافته است.

موضوع اصولی و فلسفی

مصاحبه کننده سوال میکند، درست است که گفته اید بعنوان یک فعال سیاسی فعالیت میکنید نه بعنوان وارث پادشاهی ولی بهرحال نگاه بسیاری، فعالیت های شمار از پیرسایه سنگین حکومت پهلوی قرار میدهد فعالیت های شما آنقدریه سلطنت گره خورده است که دشوار است عده ای موضع فعالیت شمارا باور کنند شما به خاطر اینکه ولیعهد ایران بوده اید سایه فعالیت های شما زیر نام شاهزاده و سلطنت حرکت میکند و در حالیکه گروههای مختلف سیاسی بعلت همین وابستگی، اعتقاد به همکاری با شما ندارند.....

پاسخ اعلیحضرت

اعلیحضرت با تاکید بر اینکه «من یک فعال سیاسی هستم» کوشش داشتند که موضوع سایه سنگین سلطنت را از مبارزه خودشان زائل کنند و با طرد عناوین توهم آور وابستگی به سلطنت و یا خاندان پهلوی اطمینان و اعتماد مخالفین سلطنت را به موقعیت خودشان بعنوان یک فعال سیاسی جلب نمایند.

حاشیه - واژه «فعال سیاسی» از واژه هانی است که تاحدودی میتوان گفت از بعد از سال ۸۸ وارد ادبیات مبارزاتی شده است و دور نیست که گفته شود که این عنوان بیشتر در مورد اخذ پناهندگی بکار گرفته میشود.

دشوار است که بنابراین اعلامات اعلیحضرت، هم موضع سیاسی ایشان را به قطع شناخت و هم هویت سیاسی شخصی ایشان را. درست است که اعلیحضرت موضع سیاسی خودشان را در این مصاحبه ها به تاکید آورده اند ولی با ملاحظه مواضعی که ایشان در طول سی سال گذشته اتخاذ فرموده اند نمیتواند اطمینان نسبت به موضع سیاسی ایشان را قطعیت بخشد. همچنین این ابهام و سردرگمی در موضع هویتی و شخصی ایشان هم هست در زمانی پادشاه بالقوه ایران و در زمانی فاقد هیچ موضع شخصی و در کتابشان رهبری اپوزیسیون و بعداً رهبر فکری و اکنون فعال سیاسی معرفی گردیده اند، در مورد فعال سیاسی این توجه لازم است که فعال کسی است که در یک موضوع مشخص زیاد عمل داشته باشد بنابراین هرگاه کسی موضع مشخصی نداشته باشد و یا موضعش متزلزل باشد، فعال سیاسی شناخته نمیشود بویژه که اعلیحضرت کارنامه ای که نشانگر عمل باشد ندارند.

فعالیت اشخاص اگر اجتماعی و یا سیاسی و یا عمرانی باشد در قالب تشکیلات و سازمان خودنماینده و در مقام فردی یعنی بدور از تشکیلات علاقمند و طرفدار معرفی میگردد نه فعال. فعال بطور کلی، یا در نقش رهبری است و یا در نقش اطاعت از رهبری بنابراین در حالیکه مبارزه ما ایرانیان علیه جمهوری اسلامی فاقد تشکیلات و رهبری است قبول موضع فعال سیاسی برای اعلیحضرت بی تعارف غیر قابل قبول است، خاصه که به آن، عنوان رسالت هم داده میشود (پایان حاشیه)

بر خورد فلسفی

نخست اینکه زوایای پرسش مصاحبه کننده چندان بیسابقه نیست، کلیت آنرا در غالب مصاحبه ها حتی مصاحبه های اخیر اعلیحضرت میتوان دید، ولی در پرسش مزبور اشاراتی وجود دارد که بحث حاضر را مجاز میسازد.

اجمال آنکه، تلاشهای اعلیحضرت برای جدائی از سایه سلطنت، از منطق فلسفی و حکمت مورد تائید حکما و منطقیون و همچنین اعلامات مکرر خودشان خارج است و در بیان و تقریر فرمایشاتشان، رعایت صدق و احترام به باورهای فرهنگی و سنتی مردم و حقوق سیاسی تاریخی ملت ایران نشده است.

والتریپمن حرف پرمغزی در این مورد دارد میگوید:

«وقتی منطق و عقل معرف خصوصیات روحی جامعه ای نباشد آنوقت است که تمایلات و اشتهاوشهوت افراد، جامعه را آلت دست خود قرار میدهد»

یعنی شخصیت های جوامع باید با توجه به خصوصیات روحی و فرهنگ و تاریخ مردم، حرکت سیاسی و اجتماعی داشته باشند، در غیر این صورت تمایلات و نظرات شخصی خلق الساعه آنها، جامعه را آلت دست خود قرار میدهد. با یک نگاه سطحی، تصویر چنین نظرات بی پشتوانه از فرهنگ و روحیات جامعه را در مبارزه خودمان علیه جمهوری اسلامی میبینیم.

کنت گوینو که در مسائل ایران هم تحقیق کرده عقیده دارد:

«در ماورای عقل و دلیل هیچ چیز نیست و همینکه از مرحله عقل و استدلال قدم بیرون گذاشته شود، هرچه هست نیستی است»

یعنی هر نظری که مبتنی بر سابقه عقلی و پیوند استلالی نباشد هیچ است، از قوه به فعل نمیتواند درآید، متلون است، در مقابل نظردیگری، نیست و نابود میشود <نظر را پرکاهی از پریدن باز میدارد>

همانطور که ایران با هویتش ایران است، همانطور که افراد، بخصوص شخصیت ها ربط مستقیم با هویتشان دارند و اگر هویتشان از آنها قطع شود میشوند آدم بی هویت و آدم بی هویت هم از نظر حقوق اجتماعی نیست محسوب است اعلیحضرت هم که کوشش میفرمایند از هویت تاریخی و نهادی خودشان جدا شوند و در کتابشان هم نوید این تصمیم ناشگون را اعلام فرموده اند، استحضاریابند که بی هویتی در دلب زرگی است. حکیمی مطلب معروضه و استحضاری را در کلام زیر آورده است:

چیزی که قرن‌ها سازنده باورهای مردم شده است ریشه هائی کهن و پرباری از نتایج و عادات دارد که نمیتوان بدون استفاده از درخشندگی آنها، قوام وهستی یافت<

یعنی شخصیتها بدون احترام وتاسی به باورهای ریشه ای مردم وبدور از استفاده درخشندگی وتشعشعات آن قدرت، هستی اجتماعی نخواهند داشت واعلیحضرت هم دراین قاعده درصدرالویت قرارخواهند داشت.

اعلیحضرت درتائید نظر فلسفی آن حکیم فرموده اند:

مردم ایران به رژیم سلطنتی چشم دوخته اند وازسالها قبل تصمیم خودشان راگرفته اند ومیل دارند به نظامی برگردند که قرن‌ها بان خوگرفته و دمسازبوده اند (مصاحبه باایندپندنت)

گالیله دراین باب میگوید <چیزی که ۸۰ سال است افکارمرا ساخته است نمیتوان به این سادگی ها عوض کرد>

حکیم مولوی گفته است:

هیچیک از انسان ها درجهان هستی ازارتباط باعوامل موثربرکنارنمی باشند این عوامل وحوادث درتماس باموجود میتواند، نهان های آن موجود راآشکاربسازد ممکن است یک انسان درمقابل عاملی که بطور طبیعی میتواند خاصیتی را ابراز کند، مقاوم بوده وخاصیت خود رادرآن مورد بروز ندهد ولی عامل دوم وسوم وبعدی، به سراغ اومیایند وبأشکال گوناگون صدای واقعی آن اشخاص رادرمیاورند.

مولوی سپس به داستانی اشاره میکند که مختصرآن چنین است

شغالی میان خُم رنگی افتاد وساعتی درآن درنگ، کرد وسپس بیرون آمد وپوست وپشمش رنگ گرفته بود این رنگ ظاهری حالت عجیبی به اودست داد وخیال کرد طاوس علین شده است مولوی دریایان این داستان فلسفی این دوبیتی راپیاده کرده است

ای شغال بی جمال و بی هنر هیچ برخود ظن طاوی میر

زانکه طاوسان کنندت امتحان خواروبی ارزش بمانی درجهان

درتطبیق مورد، اگربنده نوعی، نام خودم رابگذارم <امیرشاه> ویا <پادشه زاده> ویک تاج سلطنتی هم درست کنم وبرسرم بگذارم آیا حقیقت وواقعیت نشانی ازشاهی درمن دارد؟ مسلما هیچکس این بازی وشکل عوض کردن مراتحویل نخواهد گرفت و<خواروبی ارزش بمانم درجهان>

همانطور هم اکنون که اعلیحضرت سعی ترک عنوان ومقام میفرمایند وترجیح میدهند که برای ایجاد باورقلیلی گمراه، به شکل وشمایلی یک فعال سیاسی جلوه گری کنند، این تلاششان درعرض همان تلاشی است که بنده نوعی برای تغییرموضع ومقام خود مینمایم و همانطور که کسی تلاشهای بنده راتحویل نمیگیرد تلاشهای اعلیحضرت هم بی نتیجه است واینکه مصاحبه کننده میگوید <جمهوریخواهان اعتباری به اظهارات اعلیحضرت دردورشدن از سلطنت نمیدهند> منطبق باهمین نظرو عقیده فلسفی مولوی است.

جلال الدین بلخی دربحث تاثیراحوالات دراشخاص میگوید درمیان حوضی پراز آب اگر میلیون کبریت بزنیم آتش نمیگیرد زیراگرچه کبریت آتش زاست ولی آب، هوائی ندارد که احتراق راسبب شود بعد این بیت راسروده است.

درجهان هرچیزچیزی جذب کرد گرم گرمی راکشد سرد سرد

در تطبیق مورد اگر اعلیحضرت علاوه بر سی سال ۱۰۰ سال دیگر هم کبریت همکاری و هماهنگی با مخالفین سلطنت را بزنند، چون در این حرکت اعتقاد مشترک وجود ندارد همان کبریت و حوض آب است.

وارن برگر گفت: «جمهوری اسلامی ریشه در باورهای دینی مردم دارد و جدا کردن این باورها از مردم امکان پذیر نیست و یابیه سختی ممکن است»

یعنی نمیتوان بر باورهای مردم به سلطنت که ریشه ای هزاران ساله تاریخی و دینی برتر و عمیق تر بر باورهای مذهبی دارد، پل زد و تصور کرد که با تغییر دادن نام میتوان از سایه و تاثیرات روشنی بخش تاریخی و فرهنگی سلطنت دور شد.

واقعیت و حقیقت بالا به تاکید اعلیحضرت در گذشته هم رسیده که در مصاحبه ویلیام برگر گزارشگر نیوزویک میفرمایند «مردم ایران به رژیم سلطنتی چشم دوخته اند و سالهاست که با آن دمساز بوده اند» (سال ۱۳۷۳)

بپاس هر وجب خاکی از این ملک چه بسیار است آن سرها که رفته

و جدان آدمی می پرسد، آیا انصاف و عدالت است؟، احترام به سنت و فرهنگ است؟، احترام به خونهای رفته برای پاسداری ایران و هویت ایرانی است؟، که تلاش میشود حتی از سایه شکوهمند سلطنت گریزان شد که خوش آیند قلبی که نفرین ایران و هویت ایرانی را به پیشانی دارند فراهم بشود که آنهم نخواهد شد؟

زخنده رونی شیطان میند امید ای دل که راه و رسم شیاطین نمیکند تغییر

شاید بسیاری ندانند که اصرار بر اینکه اعلیحضرت به عنوان یک فرد مبارزه کنند بر چه مبنا و ریشه ای است، ریشه آن علاوه بر طرح هنری برشت بوسیله بختیار کاشته شد و در اعلامیه ای گفت «آقای رضا پهلوی جز بنام یک فرد ایرانی حق هیچ حرکت سیاسی و یا انتشار اعلامیه و یا مصاحبه را ندارد»

(مشروح درس نکرسی ام امرداد)

آیا اعلیحضرت که در همان سال ۶۰ که بختیار این فضولی را کرد ایستادگی و آنرا به هیچ گرفتند، سزاوار است که اکنون با شتابی فوق العاده به همان دستور تمکین بفرمایند؟

یکی از حکما بیتی دارد که مفسر موضوع مورد بحث است میگوید:

تو هر رنگی که خواهی جامه میپوش که من آن قدر را شناسم^۱

یعنی اعلیحضرت هر نامی برای خودشان برگزینند هر قدر جانبداری از جمهوری بنمایند و هر اندازه سلطنت طلبان را نفرین و از خود برانند و با مخالفین سلطنت همدردی بفرمایند معهذاً مردم ایشان را به ملاحظه فرزندی شاه ایران و سمت قانونی و لיעهدی و سوگند وفاداری به سلطنت که یاد فرموده اند متصدی سلطنت میشناسند اگر نام رضاراهم از خود بردارند و نام فرنگی بگذارند، اگر به شغل پانین دستی هم مشغول شوند تغییری در باور مردم نمیدهد، النهایه اتهاماتی ضمیمه آن نام میسازند چنانکه برای احمد شاه براه افتاد.

همین مورد را فردوسی در بیتی چنین پیاده کرده است:

آنجا که بفرمائش شاه بنشیند فرزندش امروز نشسته بر فرمان

تباهی و ظلمات است که اعلیحضرت فرمان ولایتعهدی قانون اساسی و سنت تاریخی را به هوای دل و نظر و شادی سطحی دشمنان سرکوب بفرمایند.

¹ - It doesn't what you wear, it doesn't how you cut your hair, it doesn't how you walk, it doesn't matter how big is your head, what is inside it counts

در حالیکه اعلیحضرت عقیده مند بوده اند که چهل سال پیش هنگام تولد یک وظیفه تاریخی بر شانه های من نهاده شد که من نمیتوانم آنرا بر زمین بگذارم و یافراموش کنم (مصاحبه نیویورک تایمز)

چرا اکنون آن وظیفه مقدس را که با سوگند خویش تضمین اجرائی داده اند به زمین گذاشته اید و حتی از سایه آن هم میگریزید؟

اعلیحضرت که عنوان رسمی خودشان رارضاشاه دوم اعلام فرموده اند (مصاحبه بارادیو فرانسه سال ۱۳۷۷)

و عنوان رسمی هم همان عنوانی است که متمم قانون اساسی برای ایشان وضع و مقرر کرده و اعلیحضرت هم در گذشته بارها به احترام آن قانون اساسی سخن فرموده اند چرا باید این جریان مستمر مشروعیت قانونی سلطنت را در این حد غیر قابل تصور، دلیل بدانند که با هوس گرگ زاده های رژیم ملاها قابل معاوضه بدانند؟

در حالیکه ابراز عقیده فرموده اند «من عقیده دارم این جمعیت عظیم (ملت ایران) با چیزهایی پیوند دارد از آنجمله است تاریخ ایران، سنت های ایران، فرهنگ ایران و بسیار چیزها که در سینه پادشاهی بازتاب دارد برای یک ملت اینها مهم است. نقشی که خوان کارلوس در اسپانیا ایفا کرد چرا همین امر در مورد ایران رخ ندهد و چرا همین امر در باب ایران فکرنکند (مصاحبه رادیو فرانسه سال ۱۳۷۷)

چرا بی احتیاطی در آن حد جاری است که تاریخ و سنت و فرهنگ و آنچه که در سینه پادشاهی است بهیچ گرفته میشود و سینه پادشاهی اقرانی ایران با سینه چرکین جمهوری بی تفاوت میشود؟

اعلیحضرت که میفرمایند:

«در حقیقت من بر این باورم که اگر چیزی وجود دارد که بمن درجه ای از حمایت و پشتیبانی و باور پذیری در ایران میدهد بر اساس آنچه من تاکنون انجام داده ام نیست بلکه حقیقتا به سبب کارهایی است که پیشینیان من انجام داده اند من نمیخواهم از تاریخ و یا از پدرم دفاع کنم اما فکر میکنم اگر این فرصت بمن داده شود چنین خواهم کرد»

با این سخن پر بار و واقعیت میرهن، چگونه است که اعلیحضرت قدر دان موقعیت خودشان نیستند و در دفاع از خدمات پدرشان احساس ناراحتی میفرمایند؟ آیا هنوز بعد از ۳۰ سال، فرصت این مهم نصیب نشده است؟

این سخن بزرگ تاریخی یادگار از اعلیحضرت است که:

«امروز ملت ما به قیمت تجربه ای که برایش بسیارگران تمام شده ، این درس عبرت انگیز را آموخته است که آنهایی که در بهمنه سال ۵۷ قانون اساسی مشروطیت ایران راپاره کردند در حقیقت سند موجودیت ایران راپاره کردند- من بر اساس مسئولیت ویژه ای که قانون اساسی مشروطیت ایران بر عهده ام گذاشته است وظیفه خاصی در بیان این حقایق دارم - فرصتی برای امروز و فردا کردن نیست یاباید راه خودمان را بطور قطع روشن کنیم یا این ننگ رابخود بپذیریم که سند مرگ سه هزار سال موجودیت ایران بدست ما امضا شده باشد (سخنرانی اعلیحضرت در موسسه تحقیقاتی هادسن)

مصلحت اعلیحضرت و ایران نیست در حالیکه ایشان گامی مثبت و جدی در چهارچوب تکالیف مقرر در سوگند سلطنت برداشته اند سند مرگ سه هزار سال موجودیت ایران را با این فرمایشات پیشا پیش امضا بفرمایند.